



## سورة العلق

مکی و دارای ۱۹ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾

{ ۱ } بخوان به نام پروردگارت همان که آفرید.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾

{ ۲ } آدمی را از علق آفرید.

اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾

{ ۳ } بخوان و پروردگارت کریم تر است.

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾

{ ۴ } همان که به سبب قلم بیاموخت

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾

{ ۵ } بیاموخت به آدمی آنچه را نمی دانسته است.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ﴿٦﴾

{ ۶ } هرگز چنین نیست، در حقیقت انسان سرکشی

می کند.

أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى ﴿٧﴾

{ ۷ } همین که خود را بی نیاز بنگرد.

إِنِّ إِلَهِي رَبُّكَ الرَّجْعِي ﴿٨﴾

{ ۸ } همانا بازگشت به سوی پروردگار تو است.

شرح لغات:

العلق، مصدر علق (به کسر لام): آویختن، آویختگی. به معنای اسمی: خون، خاک مرطوبی که به دست می چسبد، هر چیزی که آویخته یا چسبیده شود، زالو، شاخه آویخته، درخت و بوته.

الرجعی: برگشتن، برگشت، نوعی بازگشت، برگشت و جواب رسالت.

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»: به نقل بیشتر مفسرین و محدثین، پنج آیه اول



این سوره اولین آیاتی بوده که بر آن حضرت نازل شده. گویند: پیش از این وحی صریح و آمرانه «اقرء» رؤیاهای روشنی چون سپیده صبح بر حضرتش نمایان می شد و گاه صدایی چون بانگ جرس «طنین زنگ» به گوشش می رسید. زمانی پس از دیدن این گونه رؤیاها و شنیدن صداها، در خلوتگاهش نور تابانی می دید و ندای «یا محمد!» می شنید. این حالات و مناظر گویا پیش درآمدهایی بود تا ذهن و قلبش را برای ظهور وحی و نزول آیات آماده و مانوس نماید و به اندیشه اش وادارد و روحش را بدان سوی کشاند.

در سال های پیش از بعثت در هر سال روزها و هفته ها و ماه هایی را در غار حراء خلوت می گزید و به عبادت و تفکر می پرداخت.<sup>۱</sup>

چون سنش به چهل سالگی رسید، در همان حال که در آن غار به عبادت و تفکر مشغول بود و بنا به مشهور در شب یا روز هفدهم رمضان، ناگهان صدایی به گوشش رسید که می گفت: «اقرء!». خود را آماده کرد و ذهنش را متوجه آن بانگ نمود و گفت: «ما انا بقارئ!». گوید سه بار آن گوینده من را به سوی خود کشید و فشرده و رها کرد و در هر بار می گفت اقرء، بار سوم گفت: «اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ، خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ، اِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» پس از آن از غار حراء بیرون آمد در حالی که جذبه و آهنگ آن صدا همه وجودش را گرفته

۱. غار حراء در قله کوه مخروطی شکلی نزدیک مکه است. مورخین گویند: مدت اقامت آن حضرت در هر بار کمتر از سه روز نبوده و گاه از یک ماه بیشتر بوده، برای مدت اقامتش آب و نان کعب با خود بر می داشت و در آنجا به عبادت می پرداخت و گویند نخستین کسی که در غار حراء خلوت گزید عبدالمطلب بود، سپس دیگر خدایرستانی مانند ابو امیه بن مغیره و ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه از این سنت پیروی می نمودند، چگونگی عبادات آن موحدین و سپس آن حضرت، معلوم نیست، آنچه معلوم است آن ها خود را از محیط و عقاید و اوهام حاکم، بیرون می بردند و به تفکر می پرداختند و در برابر قدرت و عظمتی که در جهان تجلی نموده خاشع بودند و همین روح عبادت و وسیله تقرب است. (مؤلف)



و او را مشغول نموده بود و همه موجودات را زنده و متحرک می‌دید و از آن‌ها بانگ سلام و تسلیم می‌شنید. تا به دامنه کوه رسید، باز صدایی شنید که می‌گفت:

«ای محمد! تو پیمبر خدایی و من جبرائلم!»<sup>۱</sup>

با نگرانی و اندیشه‌های مختلف به خانه درآمد و در میان ملاقه‌ای خود را پیچید و بخفت... سپس بانگ قیام به گوشش رسید: «یا ایها الْمُرْمَلُ، یا ایها الْمُدَّتْرُ! قُمْ...». این امر «اقرء»، برای خواندن چه بوده، آیا نوشته یا کتابی در برابر چشمش نمایانده شد تا کلمات و سطور آن را بخواند؟ و اگر آن نوشته همین قرآن مکتوب بوده چنان‌که بعضی گفته‌اند، با چه حروف و خطی نوشته شده بود؟ و آیا آن حضرت پس از قرائت آن می‌توانست قرآن مکتوب و خطوط مانند آن را بخواند، یا در همان لحظه خواند و دیگر نتوانست؟ جواب روشنی برای این‌گونه سؤالات نداریم، جز این که بگوییم: در این آیات «اقرء...» دلالت و اشاره به چنین نوشته نیست. پس مفعول امر قرائت، چه باشد؟ اگر باء «باسم ربک» زائده باشد، اسم ربک مفعول و مورد قرائت می‌شود. و چون اسم رب خواندنی نیست باید «اقرء» به معنای «اذکر» باشد. با آنکه باء را زائده، و اقرء را به معنای اذکر گرفتن خلاف ظاهر آیه و بلاغت قرآن است و با جواب آن حضرت: «ما انا بقارئ» که در احادیث معتبر ذکر شده، تناسبی ندارد. و اگر باء برای تلبس و استعانت باشد باید به حال مقدری تعلق گیرد:

«اقرء - متلبساً، یا مستعیناً - باسم ربک». و اگر «باء» متضمن معنای سبب باشد

۱. چون این حوادث در پس پرده غیب و در میان آن خلوتگاه روی آورده جزئیات آن معلوم نیست و آنچه نقل شد از زبان خود آن حضرت بود که فراخور درک شنوندگان بیان نموده و آن‌ها با تعبیرات مختلف نقل کرده‌اند. قدر مسلم، اصل ندا، امر اقرء بوده است که در حال بیداری و هشیاری آن حضرت به گوشش رسیده و چون به مبدأ و منشأ آن صدا نامأنوس بوده دچار اضطراب شده تا به تدریج منشأ آن ندا رخ نموده و به آن مأنوس گردیده است. (مؤلف)



احتیاجی به تقدیر حال نیست، و بنابراین، چنان‌که در «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ» گفته شد، باید مقصود از اسم رب، صفت و وجود عینی ربّ مضاف باشد، نه نام لفظی یا صفت انتزاعی و ذهنی آن، با این بیان کوتاه که قرائت نوشته یا هر وسیله تفهیم به دو طریق است: یکی طریق متعارف و با علامت‌های معمول که خواننده با آشنایی با حروف و ترکیب کلمات و تفکر در محتویات آن می‌تواند افکار و نقش‌های ذهنی نویسنده را دریابد؛ طریق دیگر آشنایی و معرفت به اصول فکر و نظر نویسنده به وسیله قرب و ملازمت مستمر با او یا هر طریق دیگر می‌باشد. اگر کسی از این‌گونه طریق به ریشه نظریات و صفات علمی و تربیتی نویسنده‌ای راه یافت و آن‌ها را دریافت، کتاب و نوشته او را جامع‌تر و رساتر و سریع‌تر از خواندن حرف به حرف و کلمه به کلمه می‌تواند دریابد، گرچه به جزئیات کلمات و تعبیرات توجه ننماید یا به آن آشنا نباشد.

با توجه به این بیان و این‌که صورت‌های ذهنی انسانی نمودار صفت و اراده اندیشنده و نمونه محدود و زایل از اراده لایزال و صفت ربوبی پروردگار حکیم در عالم بزرگ و بی‌انتهاست، دورنمایی از چگونگی قرائت را در مورد امر این آیه می‌توان تصویر نمود: در اولین تجلی و فرمان وحی، به آن حضرت امر شد که بخواند: «اقرأ» گفت: من خواندن نتوانم: «ما انا بقارئ» جبرئیل که فرشته علم و وحی است، سه بار او را به سختی فشرد و به سوی خود جذبش کرد، با این فشار ناگهانی روحش از جواذب نفسانی برکنده و ذهن مستعدش برافروخته و عالم در نظرش دگرگون شد و صورت حقیقی آن نمودار گردید، صورت حقیقی عالم، اراده و قدرت و علم است که به صورت نیروی لایزال درآمده و عناصر اصلی را چون حروف و کلمات ترکیب نموده و از آن ترکیبات کتاب بزرگ و اسرارآمیز جهان و انسان پدید آمده است. نام و عنوان جامع صفات اراده و قدرت و علم، صفت ربّ



است که همه آثار و صفات و نمودارهای هستی از آن آغاز شده و به آن منتهی می‌شود و در هر پدیده به صورت ترکیب و خواص محدود و متمایزی درآمده است. علم عادی، آشنایی - از طریق تجربه و کشف - با همین آثار و صفات محدود است که در کلمات و سطور و صفحات کتاب بزرگ آفرینش نقش بسته: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...» در مکتب وحی از طریق شهود صفات رب، حقایق و اسرار پدیده‌ها و نظم و منشأ و منتهای جهان و حرکت تکاملی آن، نمودار می‌شود، گرچه متعلم و خواننده‌ای در این مکتب، نتواند جزئیات حروف و ترکیبات را بخواند و در این جهت امی باشد.

بار سوم که فرشته وحی او را بفشرد و به سوی خود جذب کرد و به خود پیوستش و برترش آورد و رهاش کرد، منشأ و مورد قرائت را به تفصیل نمایاند: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ» به سبب و امداد اسم رب یا توسل به آن بخوان! همان صفت عینی و ثابت رب که بیافریده و حوادث آفرینش را پدید آورده. با این امر و در همین حال اسم رب بر روح و ضمیرش پرتو افکند و در پرتو آن، آفرینش را به صورت اصلی و مرتبط و پیوسته با اسم رب، مشاهده نمود، زیرا در این مرتبه و مقام روحی، آفرینش مستقل و جدای از رب آفریننده نیست و خواندن به اسم رب و با آن، همان خواندن اصول آفرینش است. و چون اصول معانی و حقایق قرآن نیز پرتو اسم رب است، کتاب تکوین آفرینش و کتاب تدوینی و تعلیم، دو نسخه و دو صورت از یک اصل و منشأ می‌باشند. و این که گفته‌اند مورد امر به قرائت قرآن بوده، شاید نظر به همان اصولی باشد که پیش از تنزیل و تفصیل بر آن حضرت نمودار شده است: ﴿كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ...﴾ (هود (۱۱)، ۱).

«الذی خلق» که بدون مفعول و مطلق ذکر شده، نظر به همان اصل آفرینش و آفریدگان است.



«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ»: تکرار فعل خلق، بعد از خلق مطلق، و تصریح به ذکر انسان، اشعار به امتیاز و گزیدگی این موجود خاص از خلق مطلق دارد: انسانی که در منتهای کمال آفرینش آفریده شده و با آفرینش او فصل جدیدی در خلقت باز شده و صفت ربوبی به صورت کامل در او پدید آمده.

مفسرین علق را جمع علقه دانسته و به اتفاق علقه را به خون بسته «جامد!» معنا کرده‌اند، که به نظر آن‌ها صورتی از اطوار جنین است.

این گفته و نظر مفسرین از جهاتی مورد نظر است: اولاً «الانسان» ظاهر در نوع واحد انسان است و آفریدن نوع آن از علق جمع علقه (به هر معنا که باشد) درست نیست، مگر با توجیه خلاف ظاهری که «الانسان» به معنای جمع و ناظر به افراد باشد.

ثانیاً: معنای اصلی این فعل «علق، به کسر لام» و مشتقات آن، متضمن مفهوم آویختگی و پیوستگی (:تعلق، علاقه) به دیگری است و این معنای تناسبی با خون بسته ندارد. در مجمع البحرین تناسب آن را این‌گونه بیان می‌نماید: «العلق جمع علقه: قطعه خون جامد است از جهت رطوبتی که در آن می‌باشد و به هرچه به آن رسد می‌چسبد و چون خشک شود آن را علق نمی‌گویند، زانو را هم علق گویند برای آن است که به عضو آویخته می‌شود و از آن خون می‌مکد».

ثالثاً: که گفته‌اند مقصود از علق و علقه مرحله‌ای است از اطوار جنین که به صورت خون بسته درمی‌آید، چنین مرحله‌ای را علم مشخص ننموده، گویا بعضی از مفسرین اولین چنین نظر داده و دیگران از آن پیروی کرده‌اند و شاید کتاب‌های لغت هم که یکی از معنای علقه را خون بسته ترجمه نموده‌اند، به پیروی از نظر مفسرین باشد. با توجه به آنچه گفته شد، علق را به معنای خون بسته گرفتن و تطبیق آن به یکی از اطوار جنین، نه سند محکم لغوی و نه علمی دارد. از این معنای



متعارف و غیر مستند اگر بگذریم، شاید که علق در این آیه به معنای جانور مخصوص «زالو» و کنایه یا مجاز از نخستین مبدأ متحرک و مؤثر حرکت و حیات «سلول نرینه، اسپرماتوزئید» باشد که از جهت تشابه در تعلیق و شکل با این تعبیر بلیغ آمده تا شاید مردم عصرهای بعد آن را چنان که هست دریابند.

ولی اگر علق در این آیه جمع علقه باشد که در آیه (۵ حج): ﴿...فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ﴾، و در آیه ۱۴ مؤمنون: ﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا...﴾ آمده است، منطبق با این مبدأ حیاتی نیست، زیرا در این آیات صورت علقه‌ای بعد از صورت نطفه‌ای ذکر شده که تکوین یافته و منعقد شده از مبدأ «سلول» حیاتی نر و ماده است.

مگر این که این اشاره تشبیهی «به صورت زالو» راجع به دوره‌ای باشد که پس از تقسیمات منظم و پی‌درپی سلول‌های نطفه و تکمیل ساختمان و پدید آمدن حفره‌ای در وسط آن‌ها به شکل زالوی خمیده‌ای درمی‌آید و گویا در همین دوره است که از طریق پیوستگی به مجاری خون مادر، خون را مانند زالو به سوی خود می‌کشد. پس از تکمیل این دوره برآمدگی‌هایی رخ می‌نماید که آغاز تکوین اعضا و جوارح است و شاید لفظ مضغه «گوشت جویده» که در آیات آمده برای بیان همین دوره است. با توجه به دوره‌ها و اطوار مشخصی که علم جنین‌شناسی با شکل‌ها، و صورت‌های مشروح نشان می‌دهد، می‌توان به بیان رسا و تشبیه معجز‌آسای قرآن که از این دو طور مشخص جنینی، به «علقه، مضغه» تعبیر نموده، پی برد.

احتمال دیگر این است که وصف العلق «یا علقه» برای نمایاندن همین دوره وسط میان نطفه و مضغه از این جهت باشد که جنین در حال عبور و پیوستگی به ظهور اوصاف و اعضا و آثار گذشته است و هنوز صورت نوعی آن استقرار نیافته، زیرا همین که نطفه منعقد شد، پی‌ریزی و پایه‌گذاری و تقسیم را شروع می‌نماید و



در این مرحله آثار عضوی انواع و صفات میراثی گذشتگان در حال کمون می‌باشند و ظهوری ندارند. پس از این مرحله، اشکال و اعضایی که نمایانده آثار و اوصاف گذشتگان و انواع است، پی‌درپی آشکار می‌شوند و تغییر می‌یابند و چون در این مرحله جنین صورت و وضع مستقر و ثابتی ندارد و در واقع پیوسته «متعلق» و وابسته «معلق» می‌باشد، وصف علقگی دارد. پس از آنکه این مرحله را گذرانند، آثار اعضاء اصلی و اوصاف نوعی بروز نمود و ثبات یافت، به شکل مضغه می‌گردد.<sup>۱</sup> ظهور بیشتری که العلق در معنای مصدری و اسم مصدری «وابستن - وابستگی» دارد، مؤید این بیان و تطبیق است و با نظر آیه که متضمن مقایسه میان منشأ و نهایت انسان است، مناسب‌تر می‌باشد: انسان را با قدرت درک و استقلال و اختیار و قوای فعالی که دارد، از منشئی بی‌ثبات و ناپایدار آفرید.

«إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ، الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»: تکرار فعل خلق و اقرء و صفت مضاف و موصوف ربک الاکرم، مراتب تکمیل خلق و قرائت و ربوبیت را می‌نمایاند. او، «و ربک» به معنای مع یا حالیه یا عاطفه، و «الاکرم» خبر ربک و جمله حال برای قرائت و متضمن فعل است. صفت الاکرم افزایش ربوبیت و کرامت را می‌رساند: بخوان و حال آنکه (و با آنکه...) تو در کتاب خلقت و خلقت انسان کرامت و ربوبیت بیشتر پروردگارت را می‌خوانی، همان که پس از آفرینش مطلق و تکمیل آن با خلق انسان که از آثار کرامت رب کریم است ﴿مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ﴾ (انفطار ۸۲/۶ و ۷) کرامت و ربوبیتش را افزود و پیش برد تا آنجا که انسان را با همه قوا و استعدادها به حال خود نگذارد و به وسیله

۱. این بیان و تطبیق از کتاب «خلقت انسان» اثر محققانه آقای دکتر سبحانی اقتباس شده. برای دریافت تفصیل و توضیح بیشتر، به همین کتاب مراجعه شود. (مؤلف)





قلم او را تعلیم داد و راه کمال علمی و عقلی را به وی نشان داد.

بنابراین ترکیب، آیه «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»، صفت ربک الاکرم است. و اگر «واو» ربک، استینافی باشد، «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»، خبر و معرف ربک الاکرم می باشد. مفعول مقدر و بلاواسطه فعل عَلَّمَ، اصول علوم یا خصوص کتابت، و آیه «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»، بیان تکمیلی یا تفصیلی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ است: همان پروردگار اکرمی که دانش ها را به وسیله قلم، یا نوشتن با قلم را به انسان آموخت. و همان پروردگار، خود یا به وسیله قلم آموخت، آنچه را که انسان خود نمی دانست. به هر تقدیر نسبت تعلیم مطلق یا تعلیم کتابت به ربک الاکرم، می رساند که سرچشمه و اصول معارف و علوم و خط و ثبت آن ها، به وسیله دریافت های فطری و وحی و الهام از جانب ربک الاکرم و در دوره تکامل انسان و کمال ربوبیت بوده. و به وسیله قلم و نوشتن معلومات و دریافت ها وسعت یافته و ثبت شده است.

نسخه اصلی و منشأ الهامات و کشف ها، کتاب عظیم خلقت و کتاب مرموز انسان است که به قلم ربوبی نوشته شده «رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» و انسان در مدرسه فطرت و عقل درآک و تکامل فردی و اجتماعی، خود از این دو کتاب و اشارات و رموز آن ها درس هایی آموخته و تجربه هایی اندوخته و به انگیزه حب بقا کوشیده است تا خلاصه ای از فراگرفته ها و دریافت ها و فشرده ای از تجربه های خود را به هر صورت ثبت و ضبط نماید. تا اینکه علائم خطوط تکامل یافته و نوشتن آسان شده و راه اندیشه و تفکر و ربط با گذشته و آینده و دیگران بازگردیده و اندیشه ها به سبب نوک قلم به هم پیوسته است. خلاصه و محصول جوامع و تمدن ها و نظامات و قدرت ها همین آثار و نوشته هایی است که نوک قلم آن ها را ثابت نموده، و اعمال نیک و بد و تجربه هایی است که باقی گذارده تا راه اندیشه و پیشرفت را به روی آیندگان باز نماید. و جز آن، همه قدرت ها و

سرکشی‌ها و ساختمان‌های چشمگیر، چون حبابی محو شده است.

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» : «کلا» گویا اندیشه‌ای را رد می‌نماید و پاسخ قطعی می‌گوید که از مضمون آیات قبل برای بعضی رخ می‌نماید: این انسانی که از علق آفریده شده و به عالی‌ترین صورت درآمده و با انواع تعالیم و به وسیله قلم راه رشد و کمال به رویش باز شده، پس به چه سبب و چه عارضه‌ای از خود و از آن ربوبیت فعال غافل می‌شود و در جهل و بی‌خبری و پستی می‌ماند؟ آیا در اصل آفرینش نوع انسان نقص و ناتوانی بوده، یا موانعی از خارج پیش آمده و راه کمال را به رویش بسته؟ کلا، این‌گونه اندیشه‌ها را نفی می‌نماید: چنین نیست، بلکه نوع گزیده انسان در احسن تقویم و عالی‌ترین صورت آفریده شده و راه رشد و کمال، از درون و بیرون وجودش به روی او بازگشته، سبب و اماندگی انسان همین است که چون خود را به سبب رسیدن به مقام و مال، بی‌نیاز دید، سر به طغیان برمی‌دارد و استعدادها و انگیزه‌های رشد و کمال خود و دیگران را نادیده می‌گیرد و یا خاموششان می‌نماید و از منشأ و منتهای خود، غافل و از مسیر حق منحرف می‌شود. **کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»**

شاید که آیه «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ» برای رفع اندیشه و نگرانی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آغاز رسالت بوده، که: آیا دعوت و رسالتش پیش می‌رود و مشرکین و سرکشان متعصب و سرسخت که گویا شرک و طغیان جزء سرشت آن‌ها شده، پذیرا و تسلیم می‌شوند؟ این آیه با بیانی کوتاه و جامع سبب و راز طغیان انسان را می‌نماید که انسان به طبیعت اولیش چون دیگر موجودات در برابر اراده خداوند و قوانین خلقت خاضع است و سرکشی بر حق، حالتی عارضی و ناشی از بی‌نیازاندیشی و خودبزرگ‌بینی است. پس اگر وجدانش بیدار و چشمش باز شد و ناتوانی و



نیازمندی خود را و بی‌پایگی و زوال‌پذیری آنچه را به آن می‌بالد و اتکاء می‌نماید، دید و عظمت و قدرت جهان و جهان‌آفرین را شناخت، خوی سرکشی از سرش می‌رود و در برابر حق تسلیم می‌شود. این حقیقت و رازی که قرآن در آغاز رسالت بیان نموده، کلید گشودن عقل‌ها و ذهن‌های بسته و نفسیات به هم پیچیده بشر و طریق پیشرفت دعوت و موفقیت پیمبران و مصلحین بزرگ بوده است. آن‌ها پیش از هر انقلاب و تحولی که در بیرون وجود انسان باید انجام گیرد، به انقلاب روحی و نفسی بشر از طریق بیدار نمودن وجدان‌ها و باز کردن چشم و گوش‌ها، می‌پرداختند تا همین‌که چشم‌ها باز و گوش‌ها شنوا می‌شد و صفات و حکمت و قدرت خداوند بر نفوس پرتو می‌افکند، سایه‌های نفسانی و بیرونی بت‌ها محو می‌گردید و از میان تاریکی‌های طغیان و اظلال بت‌ها مردانی روشن و مؤمن و نیرومند برای نجات دیگران قیام می‌کردند و با خشنودی خداوند و سرمایه‌ایمان و عمل از همه چیز بی‌نیاز می‌شدند و از خوی و عارضه عمومی - که با قدرت و ثروت ناپایدار چشم و گوش و دلشان پر می‌شود و با همه بینوایی و ناتوانی خود را توانا و بی‌نیاز می‌پندارند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ» - چنین مردان ایمان و عمل، می‌رهند و برتر می‌آیند.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

چون این آیه در مقام بیان یک اصل عمومی و نفسانی نوع بشر است، نباید آن را به شخص خاصی (چون ابی‌جهل معروف) تفسیر نمود، با آنکه در این خوی و روش جز اندکی از گزیدگان همه‌ابی جهل‌اند. هیأت استغنا و ذکر نشدن متعلق آن در این آیه و قرینه «أَنْ رَأَاهُ» دلالت بر همین جهل و غفلت و بی‌نیاز پنداری برخلاف واقع دارد - این معنا غیر از بی‌نیازی (غناء) است - و نیز اشعار به این حقیقت دارد که انسان با فراهم آوردن وسایل اعتباری و اتکای به آن هیچ‌گاه بی‌نیاز نمی‌شود و سراپا نیازمند به کمال و پیوستن به قدرت ربوبی پروردگار است و اگر به جز کمال و

قدرت ربوبی، گرچه علم و صنعت باشد، خود را بی نیاز پنداشت هم بر قوا و استعداد‌های محرک خود طغیان می‌نماید و هم بر حقوق و حدود دیگران، و هم خود را متوقف و فاسد می‌گرداند و هم دیگران را.

«إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ» : این آیه مؤکد و بدون حرف ربط، پس از بیان طبیعت و خوی بی‌نیاز‌پنداری و طغیان انسان، اصل کلی خلقت و حیات را بیان می‌نماید: که سراسر جهان و یک یک پدیده‌های آن، نوعی برگشت به سوی پروردگار دارند، همان پروردگاری که صفتش در شخص مخاطب «ربک» و پرورش او به صورت کامل نمودار گشته. با این قدرت تصرف مشهود و حرکت عمومی و خروشان جهان، چگونه انسان در میان پرده‌های او هام خود سر فرو می‌برد و خود را بی‌نیاز و زندگی در معرض طوفان خود را پایدار می‌پندارد و به خود می‌بالد و طغیان می‌نماید؟! و مگر نفس انسان در سطح بیرونی عالم بیش از حبابی بالای امواج خروشان دریاست که از موجی و پرده آب و اندر هوایی نمایان گشته و با موج دیگر به سوی منشأ و دریا برمی‌گردد؟ «إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»